



مخالفت با رضاخان در ارتش ایران، ۱۹۲۱-۱۹۲۶ م^۱

استفانی کرونین^۲/ترجمه فرشید نوروزی^۳

چکیده

در سال ۱۹۲۱ م رضاخان به عنوان نیروی برتر در حیات سیاسی ایرانیان ظهور کرد. در مدت پنج سال بعد او قدرت خود را تحکیم کرد، استقلال مجلس، احزاب سیاسی و مطبوعات را مورد حمله قرارداد، علما را مهار کرد، سلسله قاجار را از بین برد و خود را بر تخت سلطنت نشاند. وی اجرای این طرح خود را بر پایه ارتش یا به بیان دقیق تر، براساس بخشی از ارتش که در اصل از طریق یک کودتای نظامی به قدرت رسیده بود، بنا نهاد. با این حال، حمایت ارتش از فرمانده خود در این دوره، آن طور که اغلب تصور می شود، همیشه متحد، بی مخالف یا تزلزل ناپذیر نبود. در واقع در برخی لحظات کلیدی مانند در طول بحران ناشی از آشفتگی جمهوری خواهی در سال ۱۹۲۴ م، اختلاف در ارتش به نقطه ای رسید که در آن اکثر فرماندهان ارشد آشکارا دستورهای رضاخان را به چالش کشیدند و به نظر می رسید که ممکن است این نیرو از هم بپاشد. مخالفت با رضاخان در ارتش در دوره مورد بررسی را می توان با تقسیم بندی در سه دسته کلی بهتر درک کرد. در دسته اول، فعالیت های مخالفی قرار می گیرد که ریشه در رقابت طولانی مدت بین دو عنصر ژاندارمری دولتی و دیویزیون قزاق دارد که ارتش جدید عمدتاً از اعضای این دو گروه تشکیل شده بود. دسته دوم شامل انواع مختلف نارضایتی است که در نتیجه تلاش رضاخان برای جانشینی شاه قاجار از طریق دیکتاتوری جمهوری خواهی به وجود آمد. دسته آخر شامل شورش های نظامی است که در سال ۱۹۲۶ م آغاز شد و دارای ترکیبی انفجاری از مخالفت ایدئولوژیک با رژیم و شکایت های مادی شدید در رابطه با پرداخت حقوق و شرایط خدمت است.



^۱. Tocitthisarticle:StephanieCronin(1994)OppositiontoRezaKhanwithinthIranianArmy, 1921-26, Middle Eastern Studies, 30:4, 724-750, DOI: 10.1080/00263209408701022

^۲. استاد تاریخ ایران در دانشکده مطالعات شرق شناسی و عضو کالج سنت آنتونی، دانشگاه آکسفورد

^۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران farshidnoroozi20@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۹

قبل از بحث در مورد پدیده مخالفت با رضاخان لازم است به طور خلاصه به ماهیت ارتش جدید که در اوایل دهه ۱۹۲۰ م ساخته شد، بپردازیم. در فوریه ۱۹۲۱ م رضاخان، با اطمینان از همکاری ژاندارمری دولتی، در رأس حدود ۲۰۰۰ قزاق به تهران لشکر کشید و دولت جدیدی را تحت رهبری فردی غیرنظامی به نام سید ضیا الدین طباطبایی تشکیل داد و عنوان سردار سپه را برای خود برگزید و به زودی منصب وزیر جنگ را نیز به دست آورد. او بلافاصله پروژه موردعلاقه اش یعنی ساخت یک ارتش قوی، متحد و ملی، عاری از نفوذ خارجی را آغاز کرد. پنج سال آینده شاهد تلاش او برای ایجاد چنین ارتشی از مواد و مصالح باقی مانده از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول بود که مهم ترین عناصر آن لشکر قزاق و ژاندارمری دولتی بود.

هزینه های نظامی از ابتدا بالا بود. در واقع این بخش پرهزینه ترین ردیف در بودجه ملی بود. در طول سال های ۱۹۲۱ تا ۲۶ م بودجه وزارت جنگ در حدود بیش از ۹ میلیون تومان در سال، حدود دو میلیون پوند استرلینگ، تقریباً ۴۰ درصد از کل درآمد تخمینی کشور بود. بیشتر از این باید توجه داشت که این رقم رسمی است و هزینه واقعی قطعاً به طور قابل توجهی بالاتر بود. از نظر عددی، ارتش در ابتدا به سرعت گسترش یافت. اگرچه در سال ۱۹۲۱ م کمتر از ۲۰،۰۰۰ نیرو داشت، اما در پایان سال ۱۹۲۳ م تعداد نفرات آن به بیش از ۴۰،۰۰۰ نفر رسید و تا سال ۱۹۲۶ م تقریباً در همان رقم باقی ماند اما از این زمان به بعد که شورش پراکنده، هرج و مرج مالی و گرایش به سربازگیری از بین نیروهای وظیفه، به وجود آمد، سبب کاهش شدید نیروهای آن به ۳۳۳۰۰ نفر شد.^۱

در این دوره، قبل از اجرای طرح خدمت نظام وظیفه در سال های ۲۷ و ۱۹۲۶ م، افراد جدید برای ارتش با ترکیبی از این روش ها آماده می شدند: سربازی داوطلبانه، ادغام دائمی گروه های کوچک قبایله ای و تکیه مداوم بر سیستم بنیچه، شیوه ای مربوط به قرن نوزدهم که به موجب آن مناطق مختلف با توجه به مقدار زمین تحت کشت مجبور به تأمین تعدادی نیروی نظامی برای حکومت بودند. افسران ارشد و میانی عمدتاً از تشکیلات قدیمی قزاق و ژاندارم جذب شده بودند در حالی که نسل جدیدی از افسران جوان به تدریج توسط دانشکده افسری در تهران به فرماندهی ژنرال محمد نخجوان و از ۱۹۲۳ م به بعد با آموزش گروه های منتخب افسران جوان در سن سیر فرانسه به روی کار آمدند.

با این وجود، لازم به ذکر است که علی رغم ایجاد یک ارتش دائمی با پیچیدگی سازمانی نسبی و پرهزینه، در طول دوره مورد بررسی قسمت عمده جنگ واقعی در بسیاری از نبردهای ارتش، در واقع هنوز هم توسط سربازان قبایله ای انجام می شد که در مواقع ضروری و به شیوه های سنتی شکل می گرفتند و منحل می شدند.

پیش از بحث در مورد موارد خاصی از مخالفت سیاسی در ارتش، باید نکاتی را خاطر نشان کرد. در مورد پدیده نارضایتی نظامی در رابطه با مسئله اصلی بقای رضاخان و رژیم وی، نباید اغراق شود. ارتش فقط در مورد یک مسئله، یعنی جمهوری خواهی، واقعاً در معرض خطر واقعی از هم پاشیدگی قرار گرفت، در حالی که تجزیه سال ۱۹۲۶ م اساساً واکنشی تند به شرایط غیر قابل تحمل بود. در کل بخش اعظم ارتش، به ویژه رده های بالای قزاق سابق این کشور، در این سال ها



سرسختانه به رئیس خود وفادار ماندند. ارتش پیش از این هرگز جایگاه برتر را در ایران که در اوایل دهه ۲۰ میلادی به دست آورد، نداشت. افسران ارشد فرصت‌های دیدنی و جذاب برای به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی و جمع‌آوری ثروت را پیش روی خود دیدند، فرصت‌هایی که از آن نهایت استفاده را بردند، حرص و آرزوهای بدون شک از عدم امنیت مناصبشان افزایش می‌یافت، چرا که فرماندهان واحدها برحسب هوس‌ها و سوظن رضاخان بالا و پایین می‌رفتند. تواناترین افسران ارتش که همگی از قزاقان سابق بودند، معمولاً از طبقات اجتماعی پایین بوده و از تحصیلات اندک برخوردار بودند، از آنجایی که می‌دانستند که از نظر مقام و ثروت مدیون فرمانده خود هستند بنابراین با چاپلوسی سیاسی دین خود را به او ادا می‌کردند.

مخالفت‌ها با رضاخان در ژاندارمری

اغلب مخالفت‌ها با رضاخان در ارتش جدید در اطراف افسران سابق ژاندارمری شکل گرفت. به‌منظور درک دلایل این امر، لازم است که به‌صورت مختصر در مورد تاریخ ژاندارمری دولتی (که گاهی به‌عنوان سوئدی شناخته می‌شود) و رابطه آن با دیویزیون قزاق پیش از کودتای سال ۱۹۲۱ م و روشی که پرسنل آن متعاقباً در ساخت ارتش جدید مورد استفاده قرار گرفتند، پرداخته شود.^۲ ژاندارمری دولتی توسط مجلس دوم (۱۱-۱۹۰۹ م) تأسیس شد و نمایانگر اصلی‌ترین تلاش حکومت ایران در دوره مشروطه برای ایجاد نوعی دستگاه قهری مدرن است که بر اساس خواست ملی سازمان‌یافته و به‌طور واقعی و منحصرماً موظف به پاسخگویی به مسئولین ایرانی بود. اگرچه در ابتدا حیثیت ژاندارمری تا حدودی به‌واسطه حمایت انگلیس لکه‌دار شد، اما از همان بدو تولد، کاملاً با حکومت مشروطیت و مبارزه برای وحدت ملی و استقلال شناخته شده بود. اعتبار ملی گرای این نیرو در طول جنگ جهانی اول با اتحاد آن با دموکرات‌ها و فعالیت‌های مسلحانه‌اش علیه قدرت‌های متحدین و در دفاع از دولت ملی شکل گرفته در غرب ایران تحت نظر نظام السلطنه با کمک آلمان و ترکیه، افزایش یافت.^۳ پس از فروپاشی دولت ملی، بسیاری از افسران ژاندارم به تبعید رفتند، برخی به استانبول رفتند و در آنجا با ایده‌هایی مواجه شدند که در آن زمان در ارتش ترکیه نمود پیدا کرده بود و بعداً در جنبش کمالی است‌ها بروز و ظهور یافت. تعدادی که ماژور محمدتقی خان پسیان نیز در بین آن‌ها بود، به برلین، پایگاه رادیکال‌های ایرانی به رهبری حسن تقی‌زاده و در اطراف نشریه کاوه جمع شده بودند، رفتند، درحالی‌که دیگران که سرگرد ابوالقاسم خان لاهوتی بهترین نمونه آن‌ها بود، با بلشویک‌های شاغل در ارتش اشغالگر روسیه در ایران تماس گرفتند و با نظریه‌های مارکس و لنین و برنامه حزب بلشویک آشنا شد.

دیویزیون قزاق در شرایط تاریخی و سیاسی کاملاً متفاوتی پدیدآمده بود. در سال ۱۸۷۸ م توسط افسران روسی تحت عنوان بریگاد ایجاد شد و در درجه اول به‌عنوان محافظ شاه در نظر گرفته شدند و به‌عنوان گروهی که همیشه دارای ارتباط نزدیکی با سیاست خارجی تزاری در ایران هستند، شناخته می‌شد و اصلاح‌طلبان ایرانی آن را چیزی جز ابزار واکنش نمی‌دانستند.^۴ پس از انجام کودتا علیه مجلس در ژوئن ۱۹۰۸ م به رهبری کلنل لیاخوف، فرمانده روسی، به نمایندگی از محمد علی‌شاه که در آن زمان به دنبال تثبیت دوباره برتری خود بر مشروطه خواهان بود، شهرت بریگاد افزایش یافت.^۵ در طول جنگ

جهانی اول، این بریگاد به اربابان متحدین خود وفادار ماند و در واقع درگیری‌های مسلحانه گسترده‌ای بین آن‌ها و ژاندارم‌های ملی‌گرا در اواخر سال ۱۹۱۵ م وجود داشت. علاوه برداشتن جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و بین‌المللی مخالف با ژاندارم‌ها، قزاقان نسبت به کفایت نسبی و صلاحیت نظامی ژاندارمری نیز حسادت و نفرت داشتند.

بنابراین می‌توان دریافت که خصومت بین این دو نیرو ذاتی و عمیق بود، اما در هر صورت میزان کافی از همکاری وجود داشت که امکان ایجاد کودتای ۱۹۲۱ م را فراهم نمود. ژاندارمری پس از سال ۱۹۱۸ م در ایران سازماندهی مجدد شد و بریگاد قزاق در سال ۱۹۱۶ م به دیویزیون توسعه پیدا کرد و پس از انقلاب بلشویکی؛ انگلیسی‌ها اداره آن را برعهده گرفتند و ارتباطاتش با روسیه قطع شد و در مخالفت با توافق انگلیس و ایران که ایجاد یک نیروی ملی متحد تحت نظر افسران انگلیسی را فراهم می‌آورد، دلیل مشترکی یافت. پس از اینکه بی‌اعتمادی سنتی بین این دو نیرو تقلیل پیدا کرد و حتی تاحدی به دلیل مخالفت مشترک با کنترل بریتانیا کنار گذاشته شد، ژاندارم‌ها وارد کودتایی شدند که سید ضیا و رضاخان ترتیب داده بودند، و در واقع دو افسر ژاندارم در حالی که در فوریه ۱۹۲۱ م به سمت تهران پیشروی می‌کردند، در کنار قزاقان حضور داشتند.^۶

باین حال، این دوره هماهنگی کوتاه و فریبنده بود. دشمنی عمیق میان قزاق‌ها و ژاندارم‌ها از بین نرفته بود و به زودی در شورش‌های ژاندارم‌ها به فرماندهی کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد و سرگرد ابوالقاسم خان لاهوتی در تبریز شکلی خشونت‌آمیز به خود گرفت اگرچه انجام ارزیابی مناسب از این قسمت‌ها از حوصله این مقاله خارج است، اما باید توجه داشت هر دو جنبش نشان‌دهنده وجود عناصری بود که دارای برنامه‌های اساسی اصلاحات در ژاندارمری بوده و قادر به ارائه جایگزین‌های رهبری ملی به جای رضاخان نیز بودند.^۷

در واقع مانع سربلندی نظامی و جاه‌طلبی سیاسی شخصی رضاخان که ژاندارمری آن را نمایندگی می‌کرد، در طول تابستان ۱۹۲۱ م توسط نظام ژاندارم که پس از آن در مشهد تحت رهبری کلنل پسیان مستقر شد، کاملاً برجسته شد. کلنل پسیان اصیل و نجیب‌زاده و فرهیخته، دموکرات و مدافع سرسخت اصلاحات، از بسیاری جهات، نوع جدیدی از افسرانی بود که از طریق ژاندارمری به شهرت رسید و نظامی که او از آوریل تا اکتبر ۱۹۲۱ م در مشهد رهبر آن بود از نظر تاریخ داخلی و تأثیر آن در تحولات سیاسی و نظامی در مرکز و در سراسر کشور مهم بود. کلنل پسیان در طول دوره کوتاه قدرت خود اصلاحاتی را به اجرا گذاشت و سعی کرد سو استفاده‌های حکومت ایالتی را از بین ببرد، اقداماتی که از مدت‌ها پیش ملی‌گرایان ایرانی خواستار آن بودند، اما با انجام این کار مخالفان قدرتمند محلی شکل گرفتند که در نهایت رضاخان را قادر ساخت تا مقدمات نابودی وی را فراهم نماید. وجود آن دو مرکز قدرت در آن ماه‌ها در تهران و مشهد، تقابل بین گرایش‌های سیاسی را که از یک طرف از سوی رضاخان و قزاق‌ها و از سوی دیگر از طرف کلنل پسیان و ژاندارم‌ها نمایندگی می‌شد را برجسته نمود و سرکوب نظام ژاندارمری، هم در استقرار سلطه سیاسی شخصی رضاخان و هم در تعیین شخصیت ارتش جدید، یک نقطه عطف بود.

دیویزیون قزاق و نیروی ژاندارمری در اواخر سال ۱۹۲۱ م با یکدیگر ادغام شدند و ارتش جدید به پنج لشکر که ستاد این لشکرها در تهران، تبریز، همدان، اصفهان و مشهد بود، تقسیم شد. اندکی بعد، تیپ مستقل شمالی به مرکزیت استان‌های خزری اضافه شد. با این حال، نه تنها اختلافات قدیمی بین قزاق‌ها و ژاندارم‌ها برطرف نشد بلکه شیوه اجرایی رضاخان برای اتحاد دونیرو باعث ایجاد تنش‌های خطرناک در ارتش جدید شد. گرچه این دونیرو به طور رسمی با شرایط برابر ادغام شدند اما در واقع قزاق‌های سابق به طور مداوم از نظر دستمزد و رتبه‌بندی نسبت به ژاندارم‌های سابق در تمام سطوح ارتش جدید ترجیح داشتند و به این ترتیب اختلاف بین دو گروه در داخل ساختارهای نظامی جدید تداوم یافت و این موضوع در هر لشکر و در میان افسران جوان به همان اندازه افسران ارشد قدیمی و حتی در میان سربازان پیدا بود.

احساس خشم ژاندارم‌های سابق نسبت به پیوستن آن‌ها به ارتش جدید در لحظه شکل‌گیری آن، در جریان شورش به رهبری سرگرد ابوالقاسم خان لاهوتی در تبریز در ژانویه - فوریه ۱۹۲۲ م کاملاً مشهود بود. گرچه انگیزه خود لاهوتی با اهداف گسترده‌تری بود، اما با استفاده از دوره قیام در تبریز برنامه اصلاحات سیاسی بنیادین برای کل کشور مطرح کرد، بدون شک اکثر پیروان او در میان ژاندارم‌ها، عمدتاً درجه‌دار و دون پایه بودند، بی شک از شنیدن این حقیقت که افسران تازه‌کار قزاق بیشتر از ژاندارم‌ها ترفیع گرفته بودند، خشمگین شده بودند، و حق الزحمه قزاق‌ها پرداخت شده بود، اما حق الزحمه ژاندارم‌ها که هفت ماه عقب افتاده بودند، پرداخت نشد.^۸

ژاندارم‌ها و قزاق‌های سابق که هر یک تجارب شخصی و سیاسی مشترک و مختص به خود را داشتند، علی‌رغم ادغام رسمی آن‌ها توسط فرمان شماره یک ارتش، اما همچنان احساس هویت گروهی‌شان را نه تنها در آگاهی خود، بلکه در چشم رژیم حفظ کردند. ژاندارم‌های سابق گرچه تحت تأثیر ناسیونالیسم رضاخان و هدفش برای ایجاد یک ارتش مدرن قدرتمند، قرار گرفته بودند اما از تمایلات خودکامه و رفتار تحقیرآمیز او نسبت به اصول مشروطه روی گردان شدند و بدین ترتیب خصومت آن‌ها با روش ساخت ارتش جدید بیشتر شد. رضاخان به رفقای قدیمی خود از لشکر قزاق اطمینان و اعتماد داشت چرا که آن‌ها او را در موقعیت قدرت برتر قرار داده بودند. برعکس، او نسبت به ژاندارم‌های سابق بی‌اعتماد بود و آن‌ها را از حقوق و ترفیع شغلی که آن‌ها معتقد بودند متناسب با آموزش و تجربه آن‌ها است، محروم کرد. بدین ترتیب یک حلقه معیوب ایجاد شد که ژاندارم‌های سابق ناراضی را بیشتر به مخالفت کشاند. در واقع در اوایل دهه ۱۹۲۰ م ژاندارم‌های سابق در ارتش جدید کم‌وبیش کانون ناراضی‌گری شدند و به عنوان قطب جذب لایه‌های گسترده‌تر عناصر مخالف و مترقی عمل کردند.

رضاخان با وجود عدم اعتماد به ژاندارم‌های سابق، آن‌ها را برای ساختن یک ارتش مدرن حیاتی یافت، به‌ویژه از آنجاکه آموزش، تجربه و شایستگی آن‌ها به‌طور کلی بسیار برتر از افراد سابق قزاق بود. با این حال، او به‌ندرت مناصب ارشد را به آن‌ها واگذار می‌کرد و ترجیح می‌داد آن‌ها را محدود به پست‌های دون پایه کند. الگویی برای توسعه تقسیمات جدید در طی سال ۱۹۲۲ م ایجاد شد که طبق آن یک قزاق سابق از تهران برای به عهده گرفتن فرماندهی هنگ‌های ژاندارمری ایالت‌ها از تهران فرستاده می‌شد و فرمانده ژاندارمری، یا بعضاً یک افسر ارشد ژاندارم از جاهای دیگر، رئیس ستاد جدید لشکر می‌شد. به‌عنوان مثال در فوریه ۱۹۲۲ م سرلشکر سابق قزاق (امیر لشکر)^۹ محمود خان آیرم به‌عنوان سرلشکر فرمانده جدید لشکر

جنوب وارد اصفهان شد و فرماندهی هنگ ژاندارمری اصفهان را از کلنل حیدر قلی خان پسبان که رئیس ستاد جدید لشکر شد، تحویل گرفت. در همدان، سرلشکر سابق قزاق احمد آقا امیراحمدی به عنوان سرلشکر فرمانده لشکر غرب منصوب شد، در حالی که کلنل فرج الله خان آقا ولی از سلطان آباد، جایی که او فرمانده ژاندارمری بود منتقل و رئیس ستاد لشکر امیراحمدی شد. در مشهد، سرلشکر سابق قزاق حسین آقا خزایی به عنوان سرلشکر فرمانده لشکر شرق منصوب شد و کلنل سابق ژاندارمری شاهزاده محمدحسین جهانبانی، به عنوان رئیس ستاد لشکر شرقی منصوب شد.

در واقع، در طول دوره مورد بررسی، همه سرلشکر فرماندهان لشگرها، قزاق‌های سابق بودند و همه کسانی که مقام ارشد سرلشگری را در دست گرفته بودند، هم قزاقان سابق بودند. نخستین ژاندارم سابق که به درجه سرلشگری ارتقا یافت حبیب الله خان شیبانی بود اما این ارتقا تا سال ۱۹۲۹ م انجام نشده بود. در سال‌های ۱۹۲۱-۲۶ م شیبانی تنها ژاندارم سابق بود که حتی درجه سرتیپی را نیز در اختیار داشت. حسن ارفع، به عنوان ژاندارم سابق، گرچه همیشه ارتباط نزدیکی با رژیم پهلوی داشت، در خاطرات خود کینه افسران تحصیل کرده تحت فرمان خود را از "فرماندهان خشن و تحصیل نکرده که دارای اصل و نسبی پست و فاقد تذهیب طبقات بالا" بودند، شرح می‌دهد.^{۱۰}

پس از آن، این زمینه نارضایتی و سرخوردگی بود که رشته‌ای از دسیسه‌ها و توطئه‌ها علیه رضاخان به رهبری افسران سابق ژاندارمری ایجاد کرد. در اوایل مارس ۱۹۲۲ م تنها چند هفته پس از سرکوب شورش سرگرد لاهوتی در تبریز، در تهران گزارش شد که توطئه‌ای علیه وزیر جنگ توسط گروهی از افسران ناراضی که عمدتاً از ژاندارمری سابق بودند.^{۱۱} باین حال، یک توطئه بسیار جدی‌تر در رابطه با حضور ژاندارم‌ها در پاییز سال بعد آشکار شد. در سپتامبر ۱۹۲۳ م گزارش‌ها حاکی از افزایش توطئه در میان افسران خاص لشکر مرکزی بود که از امید به ترفیع و افزایش حقوق ناامید شده بودند.^{۱۲} در اواسط ماه، رضاخان شش افسر را به خاطر انجام تبلیغات علیه او در داخل لشکر دستگیر کرد، اما معلوم شد که این تنها نوک کوه یخی است. در اوایل اکتبر رضاخان به طور ناگهانی دستور داد تا بازداشت‌های زیادی در تهران انجام شود. از جمله مهم‌ترین افراد دستگیر شده می‌توان به قوام السلطنه (احمد قوام)، نخست‌وزیر وقت، و سردار انتصار، افسر سابق ژاندارمری، اشاره کرد.

به گفته رضاخان، قوام و سردار انتصار عمیقاً در طرحی برای ترور وی دست داشته‌اند.^{۱۳} گفته می‌شد که قوام تصمیم گرفته بود تا از شر رضاخان که قدرت و اعتبار روبه‌رشد او مانع کارش بود، خلاص شود. او به طور محرمانه وارد عمل شد و به دنبال همکاری سردار انتصار بود و او را متقاعد کرد که برای جلوگیری از هرگونه افزایش نفوذ وزیر جنگ که هم‌اکنون خطری بزرگ برای دولت به شمار می‌رفت، باید تدابیری اندیشیده شود. قوام به سردار انتصار پیشنهاد کرد که از نارضایتی موجود در میان تعدادی از افسران سابق ژاندارمری که از رتبه و موقعیت خود در ارتش جدید ناراضی بودند، بهره‌برداری نماید. او به سردار انتصار پیشنهاد کرد که عناصر پراکنده ناراضی را گرد هم آورد و از آن‌ها سلاح مؤثری برای مخالفت با وزیر جنگ بسازد. براین اساس یک گروه ۱۵۰ نفره از افسران سابق ژاندارمری قرار بود در یک روز خاص در ساختمانی در نزدیکی شورای وزیران گرد هم آیند و هنگامی که وزیر جنگ برای شرکت در جلسه‌ای وارد شد، افسران او را دستگیر و او را وادار به



استعفا از وزارت جنگ کنند. با این وجود، همکاری اکثریت افسران تنها به شرطی به دست می‌آمد که قوام به‌عنوان رئیس دولت به آن‌ها دستور کتبی برای دستگیری رضاخان می‌داد. اما قوام از این مسئولیت شانه خالی کرد و این طرح کنار گذاشته شد. روایت رسمی رویدادها همچنان ادامه داشت و قوام از تلاش‌های خود برای حذف رضاخان دست نکشید، اما از افسران خاص خواست تا راه‌های دیگری برای نابودی او پیدا کنند.^{۱۴} چهار تروریست قفقازی برای انجام ترور وی استخدام شدند، اما ظاهراً جرئتشان را در لحظه حساس از دست دادند و دوباره این توطئه با شکست مواجه شد. کمی بعد یکی از مظنونان به ترور در نتیجه سرقتی کوچک به دست پلیس افتاد و در حین بازجویی، به تدریج رئوس مطالب توطئه را فاش کرد و توطئه گران ارشد را درگیر کرد.

گزارش فوق از این توطئه شخصاً توسط رضاخان به سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلیس در تهران ارائه شد و اکنون تعیین صحت آن دشوار است.^{۱۵} مطمئناً نارضایتی قابل توجهی در میان افسران لشکر مرکزی مستقر در پایتخت، درست قبل از دستگیری، وجود داشته است. با این حال، ممکن است ادعا شود که این قسمت، به طور کامل یا تاحدی، معجون پلیس بود، همان‌طور که به‌وضوح در ماجرای پولادین در سال ۱۹۲۶ م اتفاق افتاد، رضاخان بیش از حد تمایل به پذیرفتن اتهامات داشت زیرا سوظن عمیقی نسبت به عناصر درگیر داشت. از سوی دیگر ممکن است این داستان توسط خود رضاخان ساخته شده باشد، فرضیه‌ای که با بررسی اوضاع و احوال پیرامون افشای سایر توطئه‌های فرضی، مانند مشار الملک در سپتامبر ۱۹۲۱ م، اثبات شده است.^{۱۶} سقوط قوام، او پس از وساطت احمدشاه ۱۷ اجازه خروج از کشور را پیدا کرد "مطمئناً برای رضاخان مناسب بود، و او را قادر ساخت که خود رئیس‌الوزاری را به عهده بگیرد، و درعین حال مخالفان خود را در ارتش بی‌اعتبار کند و منتقدان غیرنظامی را با نشان دادن این‌که کسانی که در مورد رژیم وی ابراز تردید می‌کنند به‌عنوان تروریست در یک اردوگاه هستند، بترساند.

این نظریه که روایت رسمی توطئه ۱۹۲۳ م تا حد زیادی ساخته و پرداخته رضاخان و رئیس‌نظمیه او کلنل محمد درگاهی بود، با توجه به وقایع حول و حوش ماجرای پولادین در سال ۱۹۲۶ م که یک ژاندارم سابق دوباره قربانی ترس رضا پهلوی از توطئه ترور شد، اعتبار بیشتری می‌یابد. این ماجرا در سپتامبر ۱۹۲۶ م و زمانی آغاز شد که رضاشاه (که در پایان سال ۱۹۲۵ به سلطنت رسید) متوجه شد که اعلامیه‌های تهدید آمیزی در تهران منتشر شده.^{۱۸} بسیار عصبانی شده بود و خشم خود را با غضب علیه رئیس پلیس، محمد درگاهی، و برخی افسران ارشد نظامی ابراز کرد. شاه متقاعد شده بود که این بروشورها کار یک سازمان انقلابی است که عمدتاً شامل افسران ناراضی در ارتش بوده و برای درگاهی روشن ساخت که او باید سرکرده‌های حلقه را کشف کند.^{۱۹}

در روز ۲۱ سپتامبر، شماری از افسران ارتش و پلیس و شهروندان عادی (غیرنظامیان) از جمله افسران فرمانده دو هنگ پیاده‌نظام تهران دستگیر شدند که یکی از آن‌ها، کلنل محمود خان پولادین، آجودان مخصوص شاه نیز بود. مهم‌ترین غیرنظامی دستگیر شده ساموئل حی‌ام، نماینده سابق یهودی در مجلس بود. همه آن‌ها متهم به دست داشتن در توطئه‌ای بر ضد جان شاه و عضویت در یک انجمن مخفی بودند که اوراقی را تهیه کرده بودند که شاه را در اوایل این ماه به این شدت

ناراحت کرده بود. اما این ادعاها با توجه به سابقه و شخصیت متهمان، بخصوص برخی افسران نظامی، بعید بود. برای مثال، کلنل پولادین همیشه به رضا پهلوی وفادار بود. وی در سال ۱۹۲۲ م با لاهوتی در تبریز مخالفت کرده و به عنوان افسری درباری شهرت یافته بود و یکی از معدود کسانی بود که به خاطر شجاعت در عملیات لرستان مورد تقدیر قرار گرفته بود. تا سال ۱۹۲۵ م به مقام فرماندهی پیاده نظام پهلوی ارتقا یافته و هنگ خود را علیه ترکمانان فرماندهی کرده و در پایان سال به فرماندهی کل جبهه منصوب شده بود. وی در زمان دستگیری در سمت آجودان مخصوص شاه (فرمانده محافظان شاه) منصوب بود. در واقع او چنان به شاه نزدیک بود که اگر تصمیم به قتل می گرفت، می توانست نقشه خود را در هر زمان عملی کند، زیرا نیازی نداشت که با افسران و افراد غیرنظامی تحت امر و فرمان بردار توطئه کند.

عقیده عمومی در تهران این بود که شواهد موجود علیه متهم توسط پلیس جعل شده است.^{۲۰} شاه، همان طور که هارولد نیکلسون، یکی از کارمندان سفارت انگلیس، اظهار داشت، دارای روحیه "سوءظن دیوانه کننده و کینه توزانه"^{۲۱} بود، و ترس خاصی از ترور داشت، و از آنجایی که به وجود توطئه ای علیه خود در ارتش اطمینان پیدا کرد و بر همین اساس، محمد درگاهی، رئیس پلیس را برای ایجاد توطئه گرانی تحت فشار شدید قرارداد بود. درگاهی یک شیاد و فریبکار ماهر، "کینه توز و بی رحم، و در ساختن شواهد کاملاً بی پروا"^{۲۲} به گفته وابسته نظامی انگلیس، فریزر، تصادفی نبود که دستگیرشدگان دشمن شخصی درگاهی و متحد وی، سرلشگر فرمانده لشکر مرکزی، سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه بودند.^{۲۳} درگاهی و حی ام برای مدتی درگیر خصومت تلخی بودند در حالی که پولادین از کوچک شماری اش توسط یزدان پناه، سرلشگر مورد علاقه شاه، از شدت خشم می سوخت. این دستگیری ها افکار عمومی در تهران را به شدت آشفته کرد و افسران نظامی به ویژه این نگرانی را داشتند که هر لحظه ممکن است به اتهام بی اساس دستگیر و حتی محکوم شوند.

پلیس سیصد صفحه مدرک جرم تهیه کرده بود. شاه آن را نخواند، اما خلاصه پرونده پلیس را مطالعه کرد که بر اساس آن متهمان در توطئه علیه زندگی و تاج و تختش دست داشته اند. او بلافاصله دستور اعدام مسببان اصلی را صادر کرد اگرچه با کمی مشکل، اما در نهایت توسط نخست وزیر، مستوفی الممالک متقاعد شد که حداقل یک محاکمه صوری برای جلوگیری از ایجاد تأثیر بسیار بد بر افکار عمومی داخلی و به خصوص افکار عمومی خارجی ضروری است. استدلال ها در حمایت از حفظ برخی از ظواهر قانونی، شاه را متقاعد کرد که متهمان غیرنظامی برای محاکمه به دادگاه های مدنی تحویل داده شوند و برای محاکمه افسران دادگاهی نظامی تشکیل شود.

پرسنل نظامی که مسئول دادگاه نظامی بودند به وضوح نسبت به پولادین و هم قطارانش اظهار همدردی می کردند و ریاست کل دادگاه به نتایج زیر در مورد جرم آن ها رسید.^{۲۴} معتقد بود که این توطئه از سوی ساموئل حی ام ایجاد شده بود که درگاهی را به خاطر شکست خود در انتخاب مجدد برای مجلس و برای حبس غیرقانونی، گناهکار می دانست و از او کینه به دل گرفته بود. خشم حی ام خیلی زود به کل رژیم که درگاهی مورد علاقه آن بود، سرایت کرد. سپس به کلنل پولادین نزدیک شد که می دانست او نیز در حال ازدست دادن علاقه شاه است، و آن ها به همراه نماینده سابق دیگری در مورد امکان سازماندهی کودتا برای سرنگونی رژیم بحث کردند. کلنل پولادین با تأکید بر این عقیده بود که از ارتش در تهران نمی توان

به هیچ چیز امیدوار بود، زیرا تأثیر شاه بیش از حد زیاد است. سه افسر دیگر و یک پزشک سابق ارتش، دوستان توطئه گران اصلی که با آن‌ها مشورت شد نیز این ایده را مسخره دانسته و آن را رها کردند. باین حال حی ام تصمیم گرفت با نوشتن و پخش پنهانی اعلامیه‌هایی با توهین و ترساندن شاه، احساسات خود را تخلیه کند. افسران ارتش اگرچه از این فعالیت اطلاع داشتند اما ظاهراً در آن سهیم نبودند، جز اینکه کلنل پولادین برخی از امکانات را فراهم کرد.^{۲۵}

این تنها چیزی بود که ممکن بود علیه متهمان تأیید شود، با وجود اینکه دادگاه نظامی حداکثر مجازات ممکن را، از جمله ده سال زندان برای کلنل پولادین، اعمال کرد، اما عطش شاه برای انتقام تسکین نیافته بود. وی مجازات‌های تعیین شده و مجازات‌های طولانی‌تری را که دادگاه دوم در مورد آن‌ها اعمال کرد را بسیار ملایم دانست و از پذیرش آن‌ها خودداری کرد. او می‌خواست یک نمونه عبرت‌آموز ایجاد شود و مجازات اعدام تنها حکمی بود که وی آماده پذیرفتن آن بود، حداقل در مورد کلنل پولادین که او را به‌عنوان سردسته حلقه می‌دانست.^{۲۶} سومین تلاش، سرانجام یک دادگاه نظامی موفق به صدور حکم رضایت‌بخش برای شاه شد، اما سرتیپ شعبانی رئیس ستاد کل از امضای حکم اعدام پولادین امتناع ورزید و به‌جای موافقت، استعفا داد.^{۲۷} باین حال، پولادین در فوریه ۱۹۲۸ م درحالی که حی ام در زندان بود که البته او نیز در سال ۱۹۳۱ م در آنجا اعدام شد، توسط جوخه آتش، اعدام شد.

مواضع ارتش در غائله جمهوری خواهی

مخالفت با رضاخان در داخل ارتش صرفاً در قالب دسیسه‌ها و توطئه‌های ترور، واقعی یا خیالی بیان نمی‌شد. شاید بارزترین نمونه مخالفت آشکار، سازمان‌یافته و منسجم در برابر جنبش ایجاد جمهوری در ایران در سال ۱۹۲۴ م ظهور کرد. اگرچه این جنبش، هم در پایتخت و هم در ایالت‌ها، توسط مقامات نظامی آغاز و تداوم یافت، اما اختلافات عمیقی در ارتش بر سر این مسئله وجود داشت و دوباره دوگانگی قزاق - ژاندارم در تعیین نگرش نسبت به جمهوریت حیاتی شد.

به‌طورکلی می‌توان گفت که افسران قزاق سابق که رضاخان آن‌ها را در رسیدن به قدرت با خود همراه کرده بود، از او در تلاش برای معرفی یک جمهوری در ایران حمایت کردند. در واقع به نظر می‌رسید که آن‌ها از هرگونه تغییر سیاسی که قدرت و اعتبار رهبر آن‌ها را افزایش دهد، حمایت می‌کنند.^{۲۸} ژاندارم‌های سابق، روی هم‌رفته، با طرح جمهوری مخالفت کردند. برخی از آن‌ها، مانند شاهزاده کلنل محمدحسین جهانبانی، بدون شک از سلطنت طلبان طرف‌دار قاجارها بودند که دارای روابط عمیق اعتقادی و پیوندهای خانوادگی با آن‌ها داشتند. این عنصر که اشرافی و تحصیل‌کرده بود، با رضاخان نیز مخالفت کرد و از ادعاهای او در رسیدن به مقامات عالی به دلیل ریشه غیر اشرافی (وابسته به طبقه پایین اجتماعی) و فقدان تهذیب و کمال، اظهار ناراحتی و رنجش داشت.^{۲۹} باین حال، بسیاری از ژاندارم‌های سابق، باتوجه به پیوندهای ترکی و تحسین آشکار خود از مصطفی کمال، ممکن بود انتظار داشته باشند که جنبشی برای تأسیس یک جمهوری در ایران شکل گرفته، با تقلید از نمونه ترک‌ها، کشور را از شر سلسله قاجار روبه‌زوال رهایی بخشیده و یک دولت مدرن‌تر در ایران تأسیس نماید. شکی نیست که آن‌ها از ترس برابری یک جمهوری با دیکتاتوری رضاخان مجبور به اتخاذ یک نگرش بسیار

ممتناقض با تمایلات خود شدند. در مخالفت با این مورد خاص یعنی جنبش جمهوری خواهی، آن‌ها مخالف استبداد آغازین رضاخان بودند، نه خود ایده جمهوری خواهی.

نمونه روشنی از مناظره میان قزاق‌ها و ژاندارم‌ها سابق در رابطه با جنبش جمهوری خواه توسط لشکر شرقی که مقر آن در مشهد قرار داشت، ارائه شد. طبق معمول، سرلشکر فرماندهی لشکر، قزاق سابق، ژنرال حسین آقا خزاعی و رئیس ستاد، ژاندارم سابق، شاهزاده قاجار، کلنل محمدحسین جهانبانی بود. این دو نظر مخالف در مورد جاه‌طلبی رضاخان برای رهبری یک جمهوری داشتند و در واقع نه به طور آشکار بلکه به طور ضمنی، دو حزب را در لشکر شرقی رهبری می‌کردند. حزب رئیس ستاد که از ژاندارم‌های سابق خدمت‌کننده در لشکر تشکیل شده بود، طرفدار رضاخان به‌عنوان وزیر جنگ بودند، اما در ادامه از حمایت از هرگونه تلاش وی برای رئیس‌الوزاری یا دستیابی به سلطنت امتناع کردند. از سوی دیگر، حزب سرلشکر فرماندهی لشکر به هر قیمتی طرفدار رضاخان بود و به جز کسانی که وفاداری خاصی به رئیس ستاد داشتند، افراد زیادی را شامل می‌شد.^{۳۰}

پس از دریافت خبر استعفای رضاخان در اوج بحران سیاسی در تهران، ابتدا خزاعی و جهانبانی در مورد اینکه چه راهی را باید اتخاذ کنند، تردید داشتند، اما به‌زودی توافق کردند که هر خطی را که نیروهای نظامی در تهران در پیش گرفتند، دنبال کنند. پس از این‌که تلگراف‌هایی از ارتش در تبریز، رشت و تهران به مشهد رسید، مبنی بر اینکه نیروها از این مناطق قصد دارند به منظور بازگرداندن رضاخان به پایتخت حرکت کنند، خزاعی تمام افسران خود را به مقرهای لشکر احضار کرد و آن‌ها را مطلع ساخت که او قرار است کنار وزیر جنگ بایستد و در صورت لزوم برای او بجنگد و خواستار حمایت هر افسر و سرباز لشکر شد. خزاعی و افسران دست‌جمعی به تلگراف‌خانه رفتند و در آنجا همگی با ادای سوگند، قطعنامه‌ای را امضا کردند که در آن خواستار اعاده رضاخان در عرض سه روز شده بودند و اعلام کردند در غیر این صورت نیروهای لشکر شرقی به‌اتفاق سایر لشکرهای ایالتی به تهران حمله خواهند کرد.^{۳۱} اگرچه ژاندارم‌های سابق با نظرات مندرج در تلگرام مخالف بودند، اما آن‌ها جرئت نکردند نظر خود را اعلام کنند.^{۳۲} کلنل جهانبانی، اگرچه به این نتیجه رسیده بود که رضاخان می‌خواهد توسط ارتش به قدرت برگردد و پس از آن بتواند خود را دیکتاتور کند،^{۳۳} بلافاصله و به دنبال آن سایر ژاندارم‌های سابق بیانیه دوم را امضاء و پس از سرلشکر فرماندهی لشکر ارسال نمودند.

ژاندارم‌های سابق تنها مخالفان جنبش جمهوری خواه در ارتش نبودند. احساسات سلطنت‌طلبی قابل‌توجهی که هم در بین گروه افسران و هم در بین سربازان وجود داشت عمیق و قابل‌توجه بود، و شاید به طور بی‌مانندی طرف‌داری از جمهوری خواهی، رضاخان را از حمایت برخی از نزدیک‌ترین رفقای سابق قزاقش محروم کرد. بحث در مورد موضوع معرفی جمهوری قرار بود در ۲۰ مارس ۱۹۲۴ م در مجلس آغاز شود اما در هفته منتهی به بحث مخالفت مردمی تحت رهبری علما به طرز چشمگیری افزایش یافت. در ۱۳ مارس سرتیپ جان محمد خان دولو، فرمانده تیپ اراک در تهران که خودش قاجاری بود، از اطاعت از دستورات رضاخان مبنی بر پس دادن سه اسلحه که در این تیپ بود، خودداری کرد. او به رضاخان گفت اسلحه‌ها توسط شاه به تیپ تحویل داده شده و هنگامی که شاه به تهران بازگردد و به او دستور دهد اسلحه‌ها را تسلیم



کند، این کار را می‌کند و نه قبل از آن.^{۳۴} سرتیپ دولو ظاهراً با ولیعهد در ارتباط نزدیک بود و در شب ۱۴ مارس نیز با او ملاقات داشت. چهار روز بعد، وی و سرتیپ مرتضی خان یزدان‌پناه، سرلشگر فرماندهی لشکر مرکزی، به دیدار رضاخان رفتند و به وی توصیه کردند که از مبارزات خود علیه خاندان قاجار دست بکشد، اما تنها پاسخ رد بی‌ادبانه و خشنی دریافت کردند.^{۳۵} همچنین اعتقاد بر این بود که سرتیپ شاهزاده امان‌الله جهانبانی، رئیس ستاد کل و پسرعموی احمدشاه، ضد جمهوری خواهی است اگرچه او در جنبش مخالف شرکت فعال نداشت. رضاخان همچنین به ژنرال عبدالله خان طهماسبی، سرلشگر فرماندهی لشکر شمال غربی و شخصیتی که نفوذ قابل توجهی در آذربایجان داشت، به واسطه داشتن برخی احساسات وفاداری نسبت به قاجارها مشکوک بود.

جنبش سلطنتی در داخل ارتش توسط سرتیپ دولو و تیپ اراک از لشکر مرکزی هدایت می‌شد. تیپ اراک از هنگ‌های نادری و احمدی‌ها تشکیل شده بود که دسته اخیر هنگ ویژه شاه بود. در شب ۱۹ مارس، درست قبل از اینکه مجلس مذاکرات خود را آغاز کند، تیپ اراک نشست‌هایی را برگزار کرد که در آن هم افسران و هم سربازان شرکت داشتند. بیانیه‌ای صادر شد که اعلام می‌داشت از مبارزه به طرف‌داری از تشکیل جمهوری امتناع خواهند کرد. در طول بحران سیاسی ناشی از تحریک جمهوری، سرتیپ دولو و تیپ او نگرش عدم همکاری را اتخاذ کردند و در پادگان‌ها منتظر تحولات ماندند.^{۳۶} مشارکت سربازان در جلسات تیپ اراک نگاه اجمالی منحصر به فردی از نگرش‌های این لایه از ارتش دارد. به‌طور کلی این رده‌ها از نظر سیاسی منفعل و از نظر اجتماعی محافظه‌کار بودند و منعکس‌کننده نگرش طبقات، دهقانان و قبایلی بودند که عمدتاً از آن‌ها گرفته شده‌اند. اگرچه آن‌ها هیچ علاقه‌ای به سیاست نشان ندادند، اما علاقه شدیدی به سؤالات مذهبی داشتند و از نظر ایدئولوژیکی تحت سلطه علما بودند. آن‌ها به طور بی‌چون و چرا به شاه وفادار بودند وقتی که علما رهبری مخالفت با رضاخان را به عهده گرفتند، آشکارا مخالف جمهوری شدند. در حقیقت روحانیون از قدرت نفوذ خود بر سرباز عادی آگاه بودند و گزارش شد که در یک هفته قبل از بحث مجلس تلاش‌های زیادی را برای تضعیف وفاداری نیروها به وزیر جنگ انجام می‌دهند.^{۳۷}

سربازان چندین بار علناً بی‌زاری خود را از جمهوری خواهی نشان دادند. در ۱۲ مارس در تهران درگیری شدیدی رخ داد که در آن سربازان هنگ پهلوی به خاطر فریاد "زنده باد جمهوری" توسط افراد دیگر هنگ تحت تعقیب قرار گرفتند. نظمیه، در این قضیه دخالت کرده بود، خلع سلاح شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفت و باید هنگ بهادر فراخوانده می‌شد تا رقبا را محاصره کند. سربازان هنگ پهلوی شکایت داشتند که نظمیه از یک کافری که فریاد طرف‌داری از جمهوری فریاد زده بود دفاع کرده که این برخلاف قوانین اسلام بود و سرانجام فرمانده هنگ بهادر مجبور شد با دستگیری سرباز متخلف آن‌ها را آرام کند.^{۳۸} این که هنگ پهلوی به این شکل رفتار می‌کرد، مسئله‌ای بود که به‌ویژه قابل توجه بود. اعتقاد بر این بود که این هنگ که نام خود را از نام خانوادگی رضاخان گرفته بود، به‌ویژه به او وفادار بود و همچنین به‌عنوان بهترین هنگ پیاده در کل ارتش شناخته می‌شد.

مردان هنگ نادری، بخشی از تیپ اراک سرتیپ دولو نیز آشکارا احساسات ضد جمهوری خواهی خود را به نمایش گذاشتند. در ۱۹ مارس، فرایند کار مجلس به هرج و مرج تبدیل شد، بسیاری از مردم وارد ساختمان شدند که حق حضور در آنجا را نداشتند و بسیاری از نمایندگان با انزجار آنجا را ترک کردند. در حوالی نیمه شب، گروهی از هنگ "نادری" به مجلس فرستاده شد تا از ورود افراد غیرمجاز به مجلس جلوگیری شود و همچنین نمایندگان تا زمان حل و فصل مسئله جمهوری از مجلس خارج نشوند. اما این سربازان از اطاعت از دستورها فرمانده خود سرباز زدند و به ضد جمهوری خواهان اجازه ورود به ساختمان را دادند. تعداد زیادی از مردم تمام شب را در مجلس بودند و هیچ کاری نمی شد انجام داد.^{۳۹}

دوباره در اوایل آوریل رضاخان به عنوان بخشی از جنگ تبلیغاتی خود علیه احمدشاه دستور داد تا نام هنگ احمدی در تهران به رضاپور تغییر یابد. احمدی هنگ ویژه شاه بود. از ۴۰۰ پیاده و ۲۰۰ سواره تشکیل شده بود، یک لباس فرم مخصوص به خود داشت و به عنوان اسکورت به شاه و برای انجام وظایف عمومی در کاخ به طور دائم مشغول به کار بود. سربازان این هنگ چنان نارضایتی عمیقی از جایگزینی نام وزیر جنگ به جای نام شاه از خود نشان دادند که در اواخر ماه نوامبر، به آن‌ها اجازه داده شد عنوان اصلی خود را بار دیگر بکار گیرند.^{۴۰}

هنگامی که رضاخان در تاریخ ۷ آوریل در تلاش برای حل و فصل بن بست سیاسی در تهران ناشی از شکست جنبش جمهوری خواه، از مسئولیت‌های دولتی و فرماندهی نیروهایش استعفا داد، مجلس با تلگرام‌هایی از فرماندهان لشکر ایالتی بمباران شد که در آن تهدید می کردند به تهران خواهند رفت و او را به زور به قدرت باز خواهند گرداند. نمایندگان در واقع از این تهدیدات مرعوب شده و خواستار بازگشت رضاخان شدند. با این وجود، رگه‌هایی از بلوف در گزاره‌گویی‌های فرماندهان ارتش وجود داشت چرا که خودشان می دانستند آن‌ها هیچ گونه پشتیبانی صریحی از افسران یا سربازان خود نداشتند. برای مثال، علی رغم نگرش جانب دارانه ظاهری از رضاخان از سوی مقامات نظامی لشکر شمال غربی در تبریز، این گونه گزارش شده بود که اگر سرلشگر فرماندهی لشکر شمال غرب تلاش می کرد تا در صورت عدم استقرار مجدد رضاخان به تهران برود، احتمال می رفت که تعداد زیادی از نیروهای نظامی از اجرای این حرکت امتناع کنند.^{۴۱} بدون شک رضاخان نه تنها به دلیل مخالفت غیرنظامی بلکه به دلیل عمق نارضایتی در میان ارتش و ترس از اینکه ادامه کار در پروژه ممکن است منجر به شکاف در ارتش شود، در مورد مسئله جمهوری خواهی مجبور به عقب نشینی شد.

شکل گیری مخالفت‌ها با رضاخان در ارتش ایران

عدم موفقیت رضاخان در تحمیل شکل جمهوری خواهی حکومت در ایران منجر به کاهش قابل توجه اعتبار شخصی او و بی اعتباری برخی مقامات نظامی شد. این امر به نوبه خود روحیه ارتش را تضعیف کرد و با این حقیقت نیز تشدید شد که شکست مفتضحانه جمهوری موجب افزایش شدید مخالفان سیاسی رضاخان شد که در ماه‌های بعد از آن، از هر فرصتی برای تحریک احساسات سلطنت طلبانه گسترده موجود در ارتش و نارضایتی غالب در میان افسران سابق ژاندارم استفاده

می‌کردند. این تضعیف روحیه هم در شکست‌های میدان جنگ و هم در توطئه‌های متعدد در تابستان و پاییز ۱۹۲۴ م خود را نشان داد.

در ماه‌های آغازین پس از فروپاشی جنبش جمهوری خواه، ارتش دو شکست نظامی جدی را متحمل شد، یکی به دست لرها در ماه مه و دیگری به دست ترکان خراسان در ماه ژوئیه. مشخصه هر دوی این لشکرکشی‌ها، بی‌انضباطی بیش از حد معمول در میان افسران و سربازان و شیوع بالای ترک خدمت اعم از فردی و دسته‌جمعی بود. به‌عنوان مثال، هنگامی که در اوایل ماه مه جنگ در لرستان آغاز شد، نیروهای مسلح از تهران به جبهه اعزام شدند که رضاخان خطاب به سربازان، درخواست ویژه‌ای برای وفاداری آن‌ها کرد. با این وجود، تعدادی از سربازان از میان افرادی که به لرستان اعزام شده بودند، در مساجد به ویژه در مقبره شاه عبدالعظیم در نزدیکی تهران پناه گرفتند و تنها در ۱۷ ماه مه حدود ۱۰۰ نفر نیز در قم بست نشستند.^{۴۲}

در واقع رضاخان گزارشی از کلنل دوم کاظم آقا، فرمانده هنگ بهادر در مسیر لرستان دریافت کرد مبنی بر اینکه او نتوانسته بود نزدیک قم متوقف شود، چرا که اگر او این کار را کرده بود، همه افراد او به آنجا پناه برده بودند.^{۴۳} از این گذشته، در اواخر ماه ژوئن گزارش شد که شماری از افسران پیاده‌نظام که از تهران به لرستان فرستاده شده بودند، تمایلی به پیوستن به سربازان نداشتند و بسیاری از آن‌ها موفق به فرار از خط مقدم به بهانه‌های گوناگون شده بودند. این موضوع به قدری جدی تلقی شد که سرلشکر فرمانده لشکر غربی، ژنرال احمد آقا امیراحمدی، این موضوع را به طور رسمی به وزیر جنگ گزارش داد.^{۴۴} تصویری مشابه از ترک خدمت، فرار از خط مقدم و تزلزل در وفاداری به رضاخان، در نبرد با ترکمن نیز پدیدار شد.^{۴۵}

در برابر این پس‌زمینه عدم اطمینان سیاسی و تخریب روحیه نظامی، چندین مورد از نارضایتی‌های فردی و جمعی در درون گروه‌های افسران نیز آشکار شد. در اوایل تابستان اعلامیه‌های ناشناس در مجلس ظاهر شد و رضاخان را متهم کرد که بیش از یک چهارم بودجه سالانه ارتش را برای استفاده شخصی اختصاص داده است. یکی از افسران اداره مالی ارتش که به طور کلی عقیده بر این بود که بخشی از مسئولیت تولید این بروشورها را برعهده داشته است، اندکی پس از آن دستگیر شد. در پایان ژوئن، کشف شد که او مخفیانه به قتل رسیده است.^{۴۶} در اوایل ماه اوت یک کمیته مخفی در میان نیروهای اصفهان تشکیل شد که متشکل از افسران و سربازان سابق ژاندارمری بود. هدف آن مخالفت با احیای جنبش جمهوری خواه توسط رضاخان بود. این تقریباً یکی یا دقیقاً مربوط به کمیته‌های آزادی (کمیته آزادی) بود که کمی بعد گزارش شد در اصفهان وجود دارد. کمیته آزادی به‌عنوان یک کمیته ضد رضاخان توصیف می‌شد و ظاهراً توسط محافل نظامی و غیرنظامی، به ویژه افسران ژاندارم سابق و برخی از بختیاری‌ها مورد حمایت قرار گرفت.^{۴۷} در ماه سپتامبر توطئه‌ای میان افسران پادگان شیراز کشف شد. چندین افسر دستگیر شدند و معلوم شد که همه آن‌ها نیز متعلق به شاخه محلی کمیته آزادی هستند که در میان نیروهای ضد رضاخان کار می‌کردند.^{۴۸} در اکتبر در تهران گزارش شد که چهار افسر نظمیه پس از گناهکار شناخته شدن در توطئه علیه رضاخان به صورت پنهانی تیرباران شدند.^{۴۹} در روز پس از اعدام، حکمی صادر شد که در آن به همه افسران هشدار داده شده بود که در هیچ جنبش سیاسی شرکت نکنند. در اواخر ماه نوامبر دوباره شایعاتی در تهران در مورد وجود

توطئه‌ای در میان عناصر ناراضی ارتش برای سرنگونی دولت رضاخان در غیاب وی که در جنوب ایران در عملیات عربستان علیه شیخ محمره شرکت داشت، پخش شد. وابسته نظامی بریتانیا، کلنل فریزر، در مورد این شایعات اظهار نظر کرد که اگرچه در مورد وجود این عناصر ناراضی چندان شکی وجود ندارد، اما هیچ مدرکی وجود ندارد که آن‌ها رهبرانی با ابتکار یا تشکیلاتی کافی برای اقدام به کودتا با شانس موفقیت داشته باشند.^{۵۰}

در واقع، مبارزه علیه شیخ محمره به خودی خود در ارتش منفور بود. در میانه ماه اکتبر، فریزر گزارش داد که نیروهای نظامی که تهران را به مقصد جنوب ترک می‌کنند، اشتیاق کمی برای نبرد با شیخ نشان می‌دادند. به‌صراحت از مأموران شنیده می‌شد که می‌گفتند کشاندن کشور به جنگ به دلیل خصومت شخصی بین دو مرد، گناه است. یک هشدار از سوی رئیس ستاد ارتش به سرلشگر فرمانده لشکر جنوب، ژنرال محمود خان آیرم، فرستاده شد که نظارت ویژه‌ای بر هنگ نادری داشته باشد.^{۵۱} قبلاً یک مورد جدی نارضایتی رخ داده بود که بر اساس آن در اواسط سپتامبر، کلنل رضا قلی خان، افسر فرمانده نیروها در عربستان و سپس با نیروهای شوشتر و دزفول، خود را طرفدار شیخ اعلام کردند.^{۵۲} در آغاز ماه نوامبر، فریزر گزارش داد که یک توطئه زیرپوستی در تهران علیه عملیات براندازی شیخ محمد محمره جریان داشته است، شایعاتی مبنی بر اینکه شاه به‌عنوان فرمانده نیروهای مسلح بر اساس قانون مشروطه، استفاده از آن‌ها را علیه شیخ ممنوع کرده است،^{۵۳} منتشر شده بود. قبلاً معلوم بود که مخالفان سیاسی رضاخان در میان نیروها به فعالیت‌های خرابکارانه مشغول بودند و شایعاتی از این قبیل به‌وضوح برای بهره‌گیری از احساسات سلطنتی در ارتش به نفع شیخ و علیه رضاخان طراحی شده بود.

مجموعه نگرش‌ها و شرایطی که موجب مخالفت با رضاخان در میان افسران ارتش در دوره بلافاصله پس از فروپاشی جنبش جمهوری خواه شد را می‌توان به‌طور خاص در رویدادهای مهیج پیرامون شورشی که در ژوئن ۱۹۲۴ م در لشکر شرقی رخ داد، مشاهده کرد. افراد درگیر در این حادثه شامل رئیس ستاد لشکر، کلنل سابق ژاندارمری، شاهزاده محمدحسین جهانبانی و فرمانده تیپ بیرجند، کلنل رضا قلی افشار سالار امجد که یکی از معدود افسرانی بود که از نیروهای نظامی قدیم به مقام بالایی در ارتش جدید دست یافتند، بودند. اگرچه وی در سازماندهی ارتش در شرایط دشوار بلوچستان ایران موفقیت چشمگیری کسب کرده بود، اما سالار امجد تا ژوئن سال ۱۹۲۴ م به دلیل دستگیری اخیر او و یک افسر همکار، ژاندارم سابق وفادار به قاجاریه، کلنل دوم شاهزاده محمود و سپس افسر امور نظامی لشکر شرقی، درحالی که در پایتخت، وزیر جنگ و همه فرماندهان لشکر را به‌طور علنی محکوم کرده بودند، گفتند که آن‌ها با ۲۰۰ نفر نیرو و وزیر جنگ و فرماندهانی را که در یک کنفرانس در تهران جمع شده بودند، دستگیر خواهند کرد. این اظهارات بلافاصله به رضاخان گزارش داده شد و او دستور دستگیری هر دو افسر را داد. آن‌ها به دادگاه تحقیق آورده شدند و اگرچه هر دو سرانجام آزاد شدند، اما سالار امجد از فرماندهی تیپ بیرجند عزل شد.^{۵۴}

سالار امجد به مشهد بازگشت و به او دستور داده شد که فرماندهی تیپ خود را به کلنل علی‌شاه خان، یک افسر سواره‌نظام از لشکر مرکزی، یک قزاق سابق که به‌عنوان یکی از نیروهای وزیر جنگ توصیف می‌شد، تحویل دهد.^{۵۵} از آنجاکه به نظر می‌رسید سالار از پشتیبانی زیادی در لشکر شرقی برخوردار است، ورود علی‌شاه خان با استقبال بسیاری از افسران محلی



روبرو نشد و آن‌ها اعتبار کمی برای آموزش یا ظرفیت نظامی به او دادند. به کلنل جهانبانی، رئیس ستاد، دستور داده شد که سالار و علی شاه خان را در راه بیرجند و نیز در نظارت بر فرایند انتقال سایر پست‌های تیپ همراهی کند. در ۲۳ ژوئن آن‌ها به همراه ۱۸ افسر جوان وارد بیرجند شدند و در ساعات اولیه ۲۶ ژوئن شورش آغاز شد.

این شورش ظاهراً توسط سالار و جهانبانی در سفر از مشهد به بیرجند برنامه‌ریزی شده بود و بر اساس این باور شکل گرفته بود که وزیر جنگ در حال سقوط است و در این صورت برای این دو افسر امر آسانی خواهد بود که بتوانند کنترل منطقه جنوبی را در دست بگیرند.^{۵۶} شواهد قابل توجهی برای این باور وجود داشت. محبوبیت و اعتبار وزیر جنگ در لشکر شرقی کاهش یافته بود و اخیراً مواجهه مناسبی با رضاخان صورت گرفت و نارضایتی چندساله ژاندارم‌های سابق نیز بسیار مشهود بود. سرکنسول بریتانیا در مشهد، کلنل دومتی هاورث، در تاریخ ۲ جولای گزارش داد که رضاخان نمی‌تواند به افسران سابق ژاندارمی اعتماد کند، چرا که همه آن‌ها مخالف وضعیت کنونی امور بودند و رئیس امنیت تنها چند روز قبل از عدم آموزش افسران قزاق سابق و رفتار آن‌ها با زیردستانشان آشکارا به او شکایت کرده بود.^{۵۷} تنها دو روز قبل از وقوع شورش، وابسته نظامی بریتانیا در مشهد، سرگرد دی تامپسون، اظهار داشت که در حال حاضر سردرگمی و اختلاف زیادی در میان لشکر در خصوص رضاخان و شاه وجود دارد و به او گفته شده بود که اگر رضاخان دوباره استعفا دهد، تردید وجود دارد که ارتش شرقی به طور کلی به همان اندازه پیش برود تا انتصاب مجدد او را مانند گذشته تضمین کند.^{۵۸}

به نظر می‌رسد که سالار امجد عامل اصلی این توطئه بوده است و جهانبانی را به دلیل وفاداری شدیدش به شاه تحت سلطه خود درآورد.^{۵۹} باین‌حال، طرح‌های آن‌ها پیش از موعد افشا شدند. در شب ۲۵ ژوئن، افسران با شوکت الملک، حاکم بیرجند، شام خوردند. در طی اختلاط شبانه روابط بین جهانبانی و علی شاه خان که پیش‌ازاین چندان صمیمی نبودند، بدتر شد و آن‌ها با عصبانیت با یکدیگر صحبت کردند. مسائل مربوط به سو استفاده قزاق از شاه، تا آنجا که به جهانبانی مربوط می‌شد، در سرلوحه کار بودند. در ساعات اولیه صبح روز بعد، هر سه افسر به پادگان نظامی رفتند و نیروها را برای رژه آماده کردند. سپس افسران و سربازان پادگان فریاد زدند که کلنل علی شاه خان را به‌عنوان فرمانده خود نمی‌شناسند. جهانبانی به علی شاه خان توصیه کرد که به مشهد بازگردد. او ابتدا درنگ کرد، اما در نهایت با دریافت دستور کتبی از رئیس ستاد موافقت کرد، چرا که نه افسران و نه سربازان حاضر به خدمت تحت فرمان او نبودند.^{۶۰}

باین‌حال، این شورش از آمادگی لازم برخوردار نبود و ظاهراً پس از نخستین اقدام مبارزه‌جویانه، به اقدام مناسبی که باید صورت گیرد، فکر کمی شده بود. پس از عزیمت علی شاه خان، سالار و جهانبانی به نزاع با هم پرداختند و جنبش آن‌ها با شکست مواجه شد. جهانبانی با هدف تأمین امنیت نیروهای نظامی در منطقه جنوبی و استفاده از رسیدهای گمرکی در دوزاب برای ادامه شورش یا فرار از کشور در صورت عدم موفقیت. بیرجند را به مقصد دوزاب ترک کرد. در همان حال، سالار دستگیر و به مشهد فرستاده شد.^{۶۱} در دوزاب، جهانبانی نیز دستگیر شد اما به‌جای بازگشت به مشهد دست به خودکشی زد. درگذشت وی در مشهد، جایی که بسیار محبوب بود، اندوه فراوانی به همراه آورد و مراسم تشییع جنازه را با تشریفات

کامل نظامی اجرا کردند.^{۶۲} از طرف دیگر، سالار بسیار سبک فرار کرد و پس از حضور در دادگاه نظامی تهران که اقوام تأثیرگذار وی تمام وزن بر آن فشار وارد کرده بودند، صرفاً از ارتش اخراج شد.

اگرچه رضاخان مجبور شد تا در مورد مسئله جمهوریت عقب‌نشینی کند، اما از مبارزه خود علیه قاجار دست نکشید و در پایان سال ۱۹۲۵ م توانست احمدشاه را خلع و سلسله موروثی پهلوی را تأسیس کند. رسیدن رضاشاه به تخت سلطنت، مخالفت مردمی بسیار کمتری را نسبت به جنبش جمهوری‌خواه برانگیخت و اختلاف عقیده در ارتش نیز به همین ترتیب خاموش شد، اگرچه بدون شک وجود داشت.^{۶۳} حل‌نهایی مبارزه بین وزیر جنگ و احمدشاه، معضلی را که بخش‌های خاصی از ارتش در مورد آن در تردید به سر می‌برد را برطرف کرد و بنابراین تنش‌های داخلی را که مشخصه دوره قبل بود را تا حدی کاهش داد. با این وجود، سال ۱۹۲۶ م شاهد یک طغیان مجدد از نارضایتی بود که اکنون عمدتاً توسط وخیم شدن اوضاع مادی در ارتش تحریک شده بود و به‌ویژه افسران رده پایین و سربازان را تحت تأثیر قرار می‌داد.

پرداخت دستمزد در تشکیلات نظامی ایران همیشه نامنظم بوده و این یک عمل سنتی بود که افسران بخشی از پول را به بهانه پرداخت به زیردستانشان، نزد خود نگه می‌داشتند. بنابراین، تا حدودی وضعیت سربازان ارتش در دهه ۱۹۲۰ م با حقوق عقب‌افتاده طبیعی و به‌طورکلی شرایط ضعیف خدمات را پذیرفته بودند. تنها در صورتی مشکلات جدی پیش می‌آمد که بدهی‌های معوقه از حد معمول فراتر می‌رفت و مانند گذشته، سربازان انجام اقدامات جدی را برای جلب توجه مقامات مشروع می‌دانستند. از این لحاظ ارتش جدید شباهت زیادی به نیروهای نظامی قدیمی در قرن گذشته داشت.^{۶۴} با این حال، تغییرات خاص در انتظارات رژیم از نیروهای مسلح واکنش‌های آن در برابر بروز نارضایتی در حال وقوع بود. رضاخان از مردان خود نه کناره‌گیری منفعلانه سرباز قرن نوزدهم، بلکه وفاداری فعال و آمادگی برای شرکت در کارزارهای مداوم علیه دشمنان قدرتمند قبیله‌ای را خواستار بود. علاوه بر این، او آمادگی تحمل انواع اعتراضات که به طور سنتی توسط سربازان ناراضی انجام می‌شد را نداشت، با این اعتراضات نه با مذاکره و مصالحه بلکه با سرکوبی خشونت‌آمیز برخورد می‌کرد.

رضاخان به خوبی آگاه بود که اگر قرار باشد سربازان خواسته‌های جدیدی را که بر آن‌ها تحمیل می‌شود بپذیرند، باید رفتار بهتری نسبت به گذشته دریافت کنند. با این حال، اثبات شد که حصول اطمینان نسبت به این امر دشوار بود. با وجود این واقعیت که هزینه‌های نظامی بخش اعظم بودجه ملی را به خود اختصاص داده بود، اما از همان آغاز حیات ارتش جدید، سربازان همواره حقوق معوقه داشتند. اقتصاد داخلی ارتش همچنان به شیوه سنتی اداره می‌شد، و برای رفع سو استفاده و فساد، اختلاس و سو استفاده مالی از هر نوع، کاری صورت نمی‌گرفت. این معضلات ویژه نظامیان با مشکلات خاصی که پس از رسیدن رضاشاه به تخت سلطنت پیش آمده بود، تشدید شد. اواخر سال‌های ۱۹۲۵ - ۲۶ م شاهد کاهش سریع نظارت مرکزی بر امور نظامی بودیم. کناره‌گیری شاه جدید از مدیریت و فرماندهی نزدیک بر ارتش به کاهش سریع انضباط و روحیه انجامید. فرماندهان ایالتی که کم‌وبیش به حال خود رها شده بودند، از آزادی تازه خود برای جمع‌آوری هر چه سریع‌تر ثروت استفاده می‌کردند و از بخشی از ثروت‌های تازه یافته‌شان، از طریق جبران تقاضاهای رضاشاه برای پول، برای حفظ موقعیت خود استفاده می‌کردند. دکتر میلیسپو و هیئت مالی آمریکا هرگز موفق به ایجاد نظارت یا کنترل بر حسابداری



نظامی نشدند. اگرچه میلسپو به طور منظم مبالغ ماهانه‌ای را که در بودجه تصویب می‌شد به وزارت جنگ تحویل می‌داد، اما مقدار کمی به سربازانی می‌رسید که در سال ۱۹۲۶ م بیشتر و بیشتر بدهی‌های معوقه داشتند و حتی خود را از جیره غذایی محروم می‌یافتند. مقادیر زیادی از پول نقد به‌سادگی از بین می‌رفت و هیچ‌چیز در خزانه ارتش برای نیازهای روزانه ارتش باقی نماند.

در طول نیمه اول سال ۱۹۲۶ م هشدارهای زیادی در مورد وضعیت خطرناک ارتش داده شد. برای مثال، در اوایل ماه ژوئن، سردار مدحت، نایب‌رئیس شورای عالی قشون، نهادی که برای توصیه به فرمانده کل در مورد سیاست نظامی تشکیل شده بود، تصویری روشن از وضعیت شوم افسران و سربازان ترسیم کرد.^{۶۵} گفته سردار مدحت، ارتش در وضعیت بسیار نامطلوبی قرار داشت. سربازان به علت عدم دریافت حقوق، در بهترین موارد به مدت چهار ماه، در بدترین حالت به مدت پانزده ماه، و همچنین به دلیل کاهش قابل توجه اخیر در میزان جیره، ناراضی بودند. در آن لحظه، بیش از دویست نفر در مساجد داخل و اطراف تهران در اعتراض به این بی‌عدالتی‌ها و ظلم و ستم افسران خود، در حال پناه گرفتن بودند. حتی برخی از افسران به مساجد گریخته بودند تا از فشار مقامات مافوق خود برای گرفتن پول از آن‌ها فرار کنند. افسر اخیر فرمانده امنیه جنوب یکی از این افراد بود که به او گفته شده بود به‌عنوان سهمی از سود محاسبه شده از آخرین انتصاب خود، دو هزار تومان به افسر ارشد خود بپردازد. سردار مدحت اظهار داشت که هیچ افسری احساس امنیت نمی‌کند مگر اینکه از بستگان یا موردعلاقه یکی از سرلشگران فرمانده لشکر باشد. وی به‌ویژه معتقد بود که دستگیری اخیر وزیر جنگ، ژنرال عبدالله خان طهماسبی، به اتهامی ظاهراً بی‌اساس، اعتماد به نفس را بیشتر متزلزل کرده، اعتبار ژنرال طهماسبی را کاملاً از بین برده و منجر به این شده است که ارتش اکنون فاقد اختیارات نظارتی باشد. هر فرمانده لشکر یک قانون برای خود بود و رتبه‌های بالای ارتش اجاره‌ای بودند که بازخورد آن با حسادت‌های ناشی از عدم قانون در سراسر ارتش منعکس می‌شد. علاوه بر این، سردار مدحت نتیجه‌گیری کرد که خطر ناشی از افزایش خشم غیرنظامیان از تسلط ارتش به شدت توسط اختلافات در ارتش و نارضایتی سربازان و آن دسته از افسرانی که در منافع حاصل از رهبرانشان شریک نشده بودند، بیشتر شد.

تا اواسط تابستان ۱۹۲۶ م شرایط برای طبقات پایین ارتش غیرقابل تحمل شده بود و به ناچار خشم و غضب گسترده در میان سربازان موجب شورش شد. نخستین آن‌ها در اواخر ماه ژوئن در پادگان سلماس در آذربایجان منفجر شد. این یک امر ظاهراً خودجوش بود که ناشی از نفرت از افسر فرمانده و عدم دریافت حقوق بود. به نظر می‌رسد که فرمانده، کلنل یوسف خان، بازرگانان را از دادن اعتبار به سربازان منع کرده بود. از یک سرباز یک پوند شکر امتناع شده بود، درگیری ایجاد شد و او تاجر را کشت. فرمانده به افرادی دستور داد که سرباز را دستگیر کنند، اما آن‌ها امتناع کردند و گفتند که تحت این شرایط حق با او بوده است.^{۶۶} فرمانده که به علت خشونت و نظامات سخت مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بود، خشمگین شد و کنترل خود را از دست داد و به همین دلیل افراد او را هدف گلوله قرار دادند. همه افراد پادگان سلماس که بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بودند، به رهبری یک ستوان، به شورش برخاستند.

متمردان ابتدا سعی کردند ملازم فرمانده، یعنی حاکم، را نیز بکشند و بیشتر افسران دیگر نیز توانسته بودند خود را پنهان کنند یا از شهر خارج شوند. آن‌ها سپس اقدام به "مصادره و نه غارت"^{۶۷} در حدود پنج هزار تومان از بازار که قسمت عمده آن مربوط به دو فرد تاجر وابسته به شوروی بود، کردند اما به هیچ غارت بی‌رویه‌ای نپرداختند و هیچ حمله جدی به مردم غیرنظامی صورت ندادند. آن‌ها سپس سلماس را تخلیه کردند و با روشی نسبتاً منظم به خوی رفتند و در آنجا پادگان محلی کوچکی به تعداد ۴۰ نفر به آن‌ها پیوستند. در اینجا آن‌ها فرمانده و همه مقامات محلی را دستگیر کردند و تمام پول نقد را در ادارات دولتی - دارایی، گمرک، تلگراف و پست ضبط کردند و پول‌های به‌دست‌آمده را بین خود تقسیم کردند. اکثریت سپس خوی را ترک کردند، برخی از آن‌ها متفرق شدند اما حدود ۲۵۰ نفر در مجاورت شهر باقی ماندند. در همین حال نیروها از تبریز به سرعت به سمت آن‌ها حرکت کردند. با حرکت این نیروها، حدود ۱۰۰ نفر از شورشیان بلافاصله تسلیم شدند درحالی‌که بقیه فرار کردند و مخفی شدند. از ۱۰۰ نفری که تسلیم شدند، بیش از ۵۰ نفر ظرف چند روز اعدام شدند که خشونت این اعدام‌ها باعث انزجار در سراسر ایالت شد.^{۶۸} شورش بدون مبارزه از بین رفته بود، هیچ رهبر واقعی وجود نداشت، و علی‌رغم تلاش‌های مقامات نظامی محلی برای متهم کردن روس‌ها ۶۹، هیچ نشانه‌ای وجود نداشت که این شورش ریشه‌ای پیچیده‌تر از یک خشم غیرقابل تحمل داشته باشد. جالب اینکه حقوق معوقه نیروهای اعزامی از تبریز برای سرکوب شورش قبل از عزیمت پرداخت شده بود، درحالی‌که معوقات بقیه لشکر شمال غربی باقی مانده بودند.

چند روز پس از شورش سلماس، شورشی جدی‌تر در لشکر شرقی، در پست مرزی دوردست مراوه‌تپه آغاز شد که این بار نیز رهبری آن به عهده یک ستوان بود. لشکر شرقی که سابقه‌ای آشفته داشت در سال‌های ۱۹۲۱، ۱۹۲۴، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ م شورش‌های متعددی را به خود دید. مقامات نظامی در مشهد که مسئول یک منطقه جغرافیایی بزرگ با جمعیت قبیله‌ای مقاوم از جمله ترک‌ها و کردها در شمال و بلوچی‌ها در جنوب و مشکلات شدید ارتباطی و عرضه و تأمین مواجه بودند، تقریباً در یک وضعیت بحرانی دائمی به سر می‌بردند. باتوجه به اطلاعشان از عدم نظارت مؤثر و اینکه به‌وضوح در ترس و هراس به سر می‌بردند، فرماندهی لشکر شرقی به نظر می‌رسید که حتی در میان افراد خود نیز قادر به حفظ نظم نبودند.

جو حاکم بر روابط بین افسران ارشد و زیردستان آن‌ها، اعم از افسران جوان و سربازان، در لشکر شرقی را می‌توان توسط حادثه زیر بیان نمود. در پایان سال ۱۹۲۴ م نارضایتی جدی در میان نیروهای مستقر در بجنورد به دلیل عدم دریافت حقوق وجود داشت. در اوایل ژانویه ۱۹۲۵ م در غیاب کلنل حاج باقرخان، فرمانده این گروه، از سوی حدود ۲۰۰ افسر و سرباز این گروه اعتراض جمعی صورت گرفت. افسران و سربازان در تلگراف‌خانه جمع شدند و از ترک آن خودداری کردند و از تهران درخواست حقوق کردند. اما اوضاع تا بازگشت کلنل حاج باقرخان آرام باقی ماند. وی برای تحقیق و تفحص در این باره سربازان را به خط کرد ولی طبق گزارشش با امتناع از خدمت بیشتری مواجه شد.^{۷۰} او تصمیم گرفت با تلاش برای تنبیه رهبران، این موضوع را حل و فصل کند، ولی خلق و خوی سربازان چنان زشت شد که به نظر او اقدامات نیرومندتر و شدیدتر دیگری لازم بود. با امتناع سربازان از پایان دادن به شورش با مسلسل شلیک کرد و درحالی‌که اختیار خود را از دست داده

بود بیست و چهار نفر از آن‌ها را کشت، با این حساب باقی افراد پادگان که شورش کرده بودند بی‌درنگ تسلیم شدند و طغیان از بین رفت.

این موضوع بلافاصله توسط دادگاه تحقیق و تفحص مورد بررسی قرار گرفت. کلنل حاج باقرخان و سرلشکر فرمانده لشکر شرقی، ژنرال حسین آقا خزایی، هر دو فرماندهی خود را از دست دادند و سرتیپ جان محمد خان دولو جایگزین دومی در مشهد شد. در ابتدا انتصاب دولو امیدهای زیادی در لشکر شرقی زنده کرد زیرا او به خاطر کارایی نظامی و اجرایی مشهور بود. با این حال، او به محض ورود به مشهد، شروع به اخاذی و فساد چشمگیر، هم در ارتباط با جمعیت غیرنظامی و هم در ارتباط با افسران و سربازان لشکر خود، کرد و فرصت‌های او پس از رسیدن رضاشاه به تخت سلطنت به دلیل کاهش نظارت مرکزی و رسوایی وزیر جنگ جدید، ژنرال طهماسبی، افزایش یافت.

در زمان سرتیپ دولو که به طور معمول به عنوان مردی با اخلاق و شخصیت قوی توصیف می‌شد، اما با حرص و طمع سیری‌ناپذیر وی برای پول، وضع لشکر شرقی از بد هم بدتر شد. اگرچه در ابتدا اقدامات خود را به مردم غیرنظامی محدود کرد، اما به زودی به این بهانه که مبالغ اختصاصی خود را از تهران دریافت نمی‌کند. پرداختی به سربازان را نیز متوقف کرد. علاوه بر نارضایتی از عدم دریافت حقوق و سو استفاده از جیره غذایی، تعداد بسیار کمی از سربازان نیز در مناطق دورافتاده به مدت چندین سال به مرخصی نرفته بودند و کیفیت، روحیه و آموزش آن‌ها بسیار ضعیف بود. در اوایل سال ۱۹۲۶ م با بدتر شدن شرایط، موارد نافرمانی بیشتر شد. تا ماه آوریل، سربازان مشهد شش ماه حقوق معوقه داشتند و جیره غذایی خود را به طور منظم دریافت نمی‌کردند، و چهل نفر به نشانه اعتراض به بارگاه امام هشتم پناهنده شدند. افسران ارشد که هیچ جیره‌ای دریافت نکردند، وضعشان حتی از سربازان بدتر بود. یک افسر به نام کاپیتان حسن خان که از یک مهندس بی‌سیم روسی پول دزدیده بود، ادعا کرد که او و همسرش از گرسنگی دارند می‌میرند، زیرا شش ماه است که حقوق او پرداخت نشده است. هم افسران و هم سربازان پادگان مشهد از سرتیپ دولو که آن‌ها او را مسئول این وضعیت می‌دانند، فرمان نمی‌بردند، درحالی‌که عموم مردم نیز معتقد بودند که این سرتیپ پول دریافتی از تهران را برای استفاده شخصی خود اختصاص می‌دهد. اوضاع در پادگان‌های دورتر نیز بهتر از این نبود. در جنوب استان، سیستان، خوش و دوزاب، مواردی از امتناع نیروها از رژه، خشونت افسران و تهدید به ترک خدمت امری عادی بود. در شمال، بسیاری از آن‌ها به قلمرو شوروی پناهنده شدند، درحالی‌که در ماه آوریل از جبهه ترکمن گزارش شد که سربازانی که حقوق دریافت نکرده بودند، کاملاً ناراضی بودند و نه تنها مردم محلی را تحت فشار قرار می‌دادند، بلکه هیچ تلاشی برای کنترل حمله ترکمانان نمی‌کردند. افسران ارشد لشکر از خلق و خوی خطرناک سربازان آگاه بودند، اما آن‌ها در مقابل سازش‌ناپذیری دولو و بی‌تفاوتی تهران کار خاصی از دستشان بر نمی‌آمد. در واقع، رؤسای دولو در تهران، از جمله شخص شاه، ظاهراً حاضر نشدند گزارش‌های صادقانه در مورد وضعیت لشکرهای ایالتی را بپذیرند. به گفته کلنل فرمانده امنیه در شرق ایران، چنین گزارش‌هایی در تهران ناخوشایند بوده و حتی منجر به اخراج آن‌ها می‌شد. تا اواسط تابستان، لشکر شرقی به وضوح در حال نزدیک شدن به یک بحران بود و در نهایت، در یک پست مرزی دورافتاده در شمال خراسان، احتمالاً به دلیل حضور یک افسر جوان آماده برای رهبری یکی از اعتراضات

خودجوش نیروهای نظامی به یک شورش تمام‌عیار تبدیل شد. ستوان سالار جنگ، معروف به لهاک خان باوند، نارضایتی ایدئولوژیک را - که او با بلشویسم هم‌دل بود - با کینه شخصی رضاشاه، دو نفر از بستگان وی توسط رژیم اعدام شده بودند، ترکیب کرد.

در اواخر ماه ژوئن، پادگان مراوه‌تپه، متشکل از حدود ۳۰۰ نفر، برای حقوق معوقه، خرابی نظام کمک معیشتی و قطع جیره روزانه، خشمگین و تهییج شده بودند، تحت رهبری سالار جنگ سر به شورش برداشتند. آن‌ها افسران ارشد و چند نفر از افسران پادگان را به زندان انداختند و به سمت اینچه، یعنی قرارگاه اصلی مرز، حرکت کردند. افراد پادگان اینچه از بین رفتند، و بعضی از سربازان به شورشیانی پیوستند که به سمت بجنورد می‌رفتند. با دریافت گزارش‌های مربوط به این وضعیت، افسر فرمانده بجنورد و همه افسران ارشد دیگر فرار کردند وقتی سالار جنگ و افرادش به شهر رسیدند، پادگان محلی که به همان اندازه ناراضی بودند به آن‌ها پیوستند. آن‌ها بجنورد را اشغال کردند و پنج افسر جوان را که در پست‌های خود باقی مانده بودند، تیرباران کردند. سالار جنگ سپس قصد خود را برای پیشروی به مشهد اعلام کرد و او و افرادش تا قوچان پیشروی کردند. در این زمان مشهد در حالت وحشت به سر می‌برد و مسلم بود که افراد پادگان این شهر به محض رسیدن آن‌ها به شورشیان ملحق می‌شدند. سرتیپ دولو که دریافته بود نیروهای مشهد مانند دیگران ناراضی هستند و خود او به شدت مورد بی‌مهری آن‌ها قرار گرفته است، از تهران تقاضای نیروی کمکی کرد و ظاهراً برای توجیه کار خود داستان‌هایی را در مورد شرکت و دخالت ترکمان و شوروی در این شورش جعل کرد. براین اساس، نیروهای نظامی فوراً از لشکر مرکزی اعزام شدند. جو مشهد با ورود اولین دسته‌های سپاهیان تهران که با پرداخت منظم‌تر و لباس بهتر و تغذیه بهتر از مردان لشکرهای استانی، بدون شک از اطمینان بیشتری برخوردار بودند، آرام شد.

نیروهای تهران به سمت مواضع شورشیان پیش رفتند، سالار جنگ به سرعت پذیرفت که وضعیت او ناامیدکننده است. او و افرادش پس از تلاش برای مذاکره درباره صلح، عقب‌نشینی کردند و در نهایت از مرز شوروی فرار کردند. اگرچه تا آنجا که به اکثریت شرکت‌کنندگان مربوط می‌شد، شورش چیزی بیش از عصبانیت نیروهای نظامی علیه عدم دریافت حقوق و جیره نبود، اما سالار جنگ تلاش کرده بود تا دامنه آن را گسترش داده و شورش عمومی علیه رضاشاه را آغاز کند. او تلاش کرد تا ملتزمینش را در قالب یک شورش سازمان‌یافته شکل دهد. او اعلام کرد که کمونیست است و افرادش نیز نوارهای قرمزی را به دور بازوها و کلاه خود بستند و همدیگر را به‌عنوان رفیق خطاب می‌کردند و خود را ارتش سرخ می‌خواندند. سالار جنگ پس از فرارش، سال‌های زیادی در اتحاد جماهیر شوروی با حقوق بازنشستگی اندکی از سوی دولت شوروی روزگار گذراند.

رضاشاه پس از شکست شورش سالار جنگ تصمیم گرفت شخصاً از خراسان دیدن کند تا تحقیقاتی را در مورد وضعیت آنجا انجام دهد. او به محض ورود بی‌درنگ فرمان دستگیری سرتیپ دولو را صادر کرد. وی در یک سخنرانی کوتاه که در حضور حدود ۱۰۰ افسر در مشهد، ایراد کرد به شدت رفتار ارتش در خراسان را مورد انتقاد قرارداد و آن‌ها را متهم کرد که در بین چیزهای دیگر، به خارجی‌ان ثابت کرده‌اند که ایرانیان نتوانسته‌اند قدرت نظامی خود را سازمان دهند. او به این نتیجه



رسیده بود که سرتیپ دولو مقصر اصلی ازهم پاشیدن لشکر است و دولو در ملأ عام هتک حرمت و برای محاکمه به تهران فرستاده شد. ۸۴ افسر ارشد دیگر در مشهد و تعداد بیشتری از افسران و سربازان در بجنورد نیز دستگیر شدند تا توسط دادگاه نظامی محاکمه شوند. شاه سرتیپ شاهزاده امان‌الله جهانبانی را به‌عنوان سرلشگر فرمانده لشکر در مشهد منصوب کرد و به تهران بازگشت و گره‌گشایی از گرفتاری اسفناکی که تشکیلات لشکر شرقی به آن گرفتار شده بود را به او واگذار کرد.

نتیجه‌گیری

فروپاشی و هرج و مرجی که در سال ۱۹۲۶ م در ارتش ایران رخ داد، هم برای ناظران داخلی و هم برای ناظران خارجی شوک و ناامیدی به بار آورد. رضاشاه شخصاً تأیید کرد که شیوع هم‌زمان آشوب‌ها در بخش‌های مختلف کشور، اعتماد به نفس او را متزلزل کرده و در واقع ترس گسترده‌ای در تهران وجود داشت که ممکن است بین این شورش‌های پراکنده‌ای که در ارتش رخ می‌دهد، هماهنگی به وجود آید. در اواخر سال، شاه گام‌هایی برای بهبود سوء مدیریت‌های بسیار بد برداشت. به یک مقام رسمی وزارت دارایی اجازه داد تا بر حسابداری نظامی نظارت کند و تحت فشار دکتر میلسپو، مدیریت مالی ارتش تا حدودی منظم شد. در طول سال ۱۹۲۷ حقوق سربازان به طور منظم پرداخت می‌شد و در نتیجه نارضایتی کمتری وجود داشت و برخی از بدترین اشکال فساد به سطوح قابل تحمل کاهش یافت. اما اکنون ارتش در آستانه تغییرات مهمی قرار داشت. لایحه نظام خدمت اجباری توسط مجلس در سال ۱۹۲۵ م تصویب شد و در اواخر سال ۱۹۲۶ م اولین اقدامات اجرایی انجام شد. نظام خدمت اجباری مقدمه‌ای برای تغییر کامل ساختار و شکل ایدئولوژیک در داخل ارتش ایران بود.

یادداشت‌ها

^۱- Annual Report, 1926, Clive to Chamberlain, 26 Jan. 1927, FO 371/12296/E870/870/34.

^۲- برای گزارش کامل در خصوص ژاندارمری دولتی ببینید: *پژوهش‌های تاریخی و مطالعات فرهنگی*؛ Parviz Afsar, *Tarikh-i Zhandarmiri-yIran* (Qum, 1334 sh.).

^۳- برای اطلاعات بیشتر در مورد این قسمت ببینید: *پرتال جامع علوم انسانی*؛ Iraj Tanhaten Nasser, *The Mujahirat and the National Government of Kermanshah 1915-17* (Unpublished Ph.D. thesis, University of Edinburgh, 1980).

^۴- See F. Kazemzadeh, 'The Origin and Early Development of the Persian Cossack Brigade', *American Slavic and East European Review*, Vol. 15, No. 3 (1956), pp. 351-63. This article is based primarily on the memoirs of the first and fifth Commandants of the Brigade, Lt.-Col. Domantovich and Colonel Kossagovsky.

خاطرات کلنل کوساگوفسکی توسط عباس جلی از روسی به فارسی ترجمه شده است

Khatirat-i Kulunil Kasakufski (Tehran, 1344 sh.).

⁵-See E.G. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (Cambridge, 1910), pp.196--232.

⁶-Norman to Curzon, 1 March 1921, FO371/6403/E492612134.

⁷- برای قیام کلنل پسیان ببینید

, *inter alia*, Ali Azari, *Qiyam-i Ku/uni/ Muhammad Taqi Pasyan dar Khurasan* (Tehran, 1329 sh.); Muhammad Taqi Bahar, Malik al Shu'ara, *Tarikh-i Mukhtasar-i Ahazab-i Siyasi-yi Iran* (Tehran, 1323 sh.), pp.140-62. For Lahuti see the biographical introductions to the collections of poetry: Ahmad Bashiri (ed.), *Divan-i Abu al-Qasim Lahuti* (Tehran, 1358 sh.); Bihruz Mushiri, *Kul'iyat-i Lahuti* (Tehran, 1357 sh.).

⁸-Intelligence Summary no.5, 4 Feb. 1922, FO 371/7826/E38151285/34.

⁹-درجه ایرانی امیر لشکر در متن به صورت سرلشکر ترجمه شده است که بعضاً به صورت مخفف ژنرال بیان می شود. درجه تابع سرتیپ به عنوان فرمانده تیپ یا سرتیپ ترجمه شده است.

¹⁰-Hassan Arfa, *Under Five Shahs* (London, 1964), p.283.

¹¹-Military Attache to War Office, 1 March 1922, FO 371/78031E2605/6/34.

¹²- Intelligence Summary no.37, 15 Sept. 1923, FO 371/9020/E10628/69/34.

¹³- رضاخان تفسیر شخصی خودش از وقایع را با وزیر مختار انگلیس در میان گذاشت. ببینید

Loraine to Curzon, 15 Nov. 1923, FO 371/9052/E12173/10217/34.

¹⁴-Ibid.

¹⁵-به عنوان مثال، حسین مکی مورخ ایرانی، هیچ اعتباری به دخالت قوام نمی دهد.

Husayn Makki, *Tarikh-i Bist Sa/ah-i ran* (Tehran, 1323 sh.), Vol.2, pp.364-83.

¹⁶-در سپتامبر ۱۹۲۱ رضاخان چندین نفر را به ظن توطئه علیه زندگی خود و قوام السلطنه، نخست وزیر وقت، دستگیر کرد. سردسته در میان دستگیرشدگان مشار الملک، وزیر عدلیه، کاندیدای نخست وزیری بود که به خصومت با وزیر جنگ شناخته شده بود. اگرچه وجود هرگونه توطئه ای بسیار مشکوک بود، اما دستگیری و تبعید مشار الملک از نظر سیاسی مصلحت بود، یک مخالف قدرتمند را کنار زد، حزب او را پراکنده کرد و انتقادات خصمانه را ساکت کرد.

Bridgeman to Curzon, 14 Oct. 1921, FO 371/6407/E13444/2/34.

¹⁷-قوام السلطنه (احمد قوام) بعداً مجاز به بازگشت به ایران شد و در سال ۱۹۴۱ وارد سیاست شد.

¹⁸- Intelligence Summary no.19, 18 Sept. 1926, FO371/11484/E5747/95/34.

¹⁹- Ibid.

²⁰- Intelligence Summary no.20, 2 Oct. 1926, FO 371/11484/E5998/95/34.

²¹- Nicolson to FO, 2 Oct. 1926, FO 371/11490/E5612/284/34.

²²-Report on Personalities in Persia, Bullard to Halifax, 7 Feb. 1940, FO 371/24582/E832/ 826/34.

²³- Intelligence Summary no.20, 2 Oct. 1926, FO 371/11484/E5998/95/34.

۲۴- رئیس دادگاه نظامی شخصاً وابسته نظامی انگلیس را از جریان وقایع مطلع کرد

Fraser to Clive, 23 Nov. 1926, FO 371/11490/E6934/284/34.

25- Ibid.

26- Clive to Chamberlain, 23 Feb. 1928, FO 371/13064/E1295/688/34.

27- Ibid.

28- Annual Report on the Persian Army, Fraser to Loraine, 16 Dec. 1924, FO 371/10842/E89/89/34.

29- Consul-General, Meshed, to Loraine, 10 April 1924, FO 371/10124/E4218/26/34.

30- Meshed Intelligence Summary no.14, 8 April 1924, FO 371/10130/E5136/117/34.

31- Meshed Intelligence Summary no.15, 15 April 1924, FO 371/10130/E4944/117/34.

32- Meshed Diary no.7, 15 April 1924, FO 371/10140/E5293/306/34.

33- Meshed Intelligence Summary no.14, 8 April 1924, FO 371/10130/E5136/117/34.

34- Intelligence Summary no.11, 15 March 1924, FO 371/10132/E3945/255/34.

35- Intelligence Summary no.12, 22 March 1924, FO 371/10132/E4131/255/34.

36- Ibid.

37- Ibid.

38- Intelligence Summary no.11, 15 March 1924, FO 371/10132/E3945/255/34.

39- Intelligence Summary no.12, 22 March 1924, FO 371/10132/E4131/255/34.

40- Intelligence Summary no.48, 29 Nov. 1924, FO 371/10841/E82/82/34.

41- Intelligence Summary no.17, 26 April 1924, FO 371/10132/E5709/255/34.

42- Intelligence Summary no.20, 17 May 1924, FO 371/10132/E5498/255/34.

43- Intelligence Summary no.21, 24 May 1924, FO 371/10132/E5856/255/34.

44- Intelligence Summary no.26, 28 June 1924, FO 371/10132/E6697/255/34.

45- See, for example, Meshed Intelligence Summary no.29, 22 July 1924, FO 371/10130/E8061/117/34;

Meshed Intelligence Summary no.31, 11 Aug. 1924, FO 371/10130/E9012/117/34; Meshed

Intelligence Summary no.34, 2 Sept. 1924, FO 371/10130/E9637/117/34.

46- Intelligence Summary no.26, 28 June 1924, FO 371/10132/E6697/255/34.

47- Intelligence Summary no.36, 6 Sept. 1924, FO 371/10132/E8409/255/34.

48- Intelligence Summary no.39, 27 Sept. 1924, FO 371/10132/E9350/255/34.

49- Intelligence Summary no.44, 1 Nov. 1924, FO 371/10132/E10405/255/34.

50- Intelligence Summary no.47, 22 Nov. 1924, FO 371/10132/E11557/255/34.

51- Intelligence Summary no.42, 18 Oct. 1924, FO 371/10132/E10388/255/34.

52- Intelligence Summary no.38, 20 Sept. 1924, FO 371/10132/E9349/255/34.

53- Intelligence Summary no.44, 1 Nov. 1924, FO 371/10132/E10405/255/34.



54- Meshed Intelligence Summary no.19, 13 May 1924, FO 371/10130/E5915/1 17/34.

55- Meshed Diary no.11, 15 June 1924, FO 371/10140/E6785/306/34.

56- Meshed Intelligence Summary no.26, 1 July 1924, FO 371/10130/E7166/117/34.

57- Consul-General, Meshed, to Tehran, 2 July 1924, FO 371/10129/E7758/115/34.

58- Meshed Intelligence Summary no.25, 24 June 1924, FO 371/10130/E7166/117/34.

59- Meshed Intelligence Summary no.26, 1 July 1924, FO 371/10130/E7166/117/34.

60- Ibid.

61- Ibid.

62- Meshed Intelligence Summary no.27, 8 July 1924, FO 371/10130/E7610/117/34.

۶۳- به عنوان مثال گزارشاتی را در مورد نگرش افسران پادگان شیراز و ژاندارم‌های سابق در تبریز مشاهده کنید.

Consul Chick, Shiraz, to Loraine, 3 Nov. 1925, FO 371/10840/E7940/18/34; Consul Gilliat-Smith, Tabriz, to Loraine, 9 Nov. 1925, FO 371/10840/E7940/18/34.

۶۴- رای بحث در مورد نیروهای نظامی سنتی و نیمه مدرن که شاهان قاجار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در

اختیار داشتند، ببینید

Reza Ra'iss Tousi, 'The Persian Army, 1880-1907', *Middle Eastern Studies*, Vol.24, No.2 (1988), pp.206- 29; R.M. Burrell, *Aspects of the Reign of Muzaffar al-Din, Shah of Persia 1896--- 1907* (unpublished Ph.D thesis, University of London, 1979), pp.52-95.

65- Minute by Military Attache, Loraine to Chamberlain, 15 June 1926, FO 371/11491/£4063/326/34.

66- Consul Gilliat-Smith, Tabriz, to Loraine, 27 June 1926, FO 371/11488/E4325/195/34.

67- Fraser to Nicolson, 15 July 1926, FO 371/11488/E4553/195/34.

68- Annual Report, 1926, Clive to Chamberlain, 26 Jan. 1927, FO 371/12296/E870/870/34.

69- Fraser to Nicolson, 15 July 1926, FO 371/11488/E4553/195/34.

70- Intelligence Summary no.6, 6 Feb. 1925, FO 371/10841/E1596/82/34.